

دیرینه شناسی و تبار شناسی فوکو به عنوان روشی در مقابل روشهای تاریخی متداول در علوم اجتماعی

محمد شیرازی^۱، قربانعلی آقا احمدی^۲

چکیده

هدف از مقاله حاضر بررسی تلاش دانشمندان علوم اجتماعی در تحلیل جایگاه تاریخ به منظور رشد و توسعه علم و تأمین اعتبار علوم اجتماعی از نظر تاریخی است. برای دست یابی به این هدف ابتدا با ارزیابی شباهت ها و تفاوت های علوم اجتماعی با علوم طبیعی، ضرورت پرداختن به روشهای سنتی - تاریخی مطرح گردید. در درون این رویکرد، وسوسه وضوح، ثبات و نظم مورد تدقیق قرار گرفته و روشن گردید که روش سنتی - تاریخی قادر به کشف روابط بین ماده و ذات پدیده نیست. از سوی دیگر دیرینه شناسی دانش و تبار شناسی به عنوان یک روش تحلیلی که بر گسست، عدم تداوم و فقدان وحدت تأکید دارد از دیدگاه فوکو بررسی گردید. برای دست یابی به این اهداف در تحقیق حاضر از منابع موجود به روش کتابخانه ای و با تکنیک فیش برداری اطلاعات لازم گردآوری و آنگاه مورد تحلیل قرار گرفته و یافته های حاصل از تحقیق حاضر نشان می دهد که با توجه به پیچیدگی های تاریخ، روشهای تاریخی موجود قادر به درک ماهیت پدیده ها نخواهد بود. از همین رو استفاده از روش دیرینه شناسی و تبار شناسی می تواند علی رغم محدودیت های بسیاری که دارد، زمینه رشد و ترقی «روش» مناسب را فراهم آورد. نتیجه حاصل از تحقیق حاضر نشان می دهد در عین حال دیرینه شناسی و تبار شناسی به دلیل پیچیدگی و ابهامات زیادی که دارد می بایست مورد تجدید نظر و ارزیابی مجدد قرار بگیرند، لازم است که محققین برای بهره گیری از نکات مثبت آن دست به اقدامات مناسب بزنند و شیوه های ترکیبی مناسبتری را اتخاذ نمایند.

کلید واژه: دیرینه شناسی، تبار شناسی، روش تاریخی، معرفت انسانی، گفتمان، روش حفاری

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۴/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۳/۱

۱- دانشجوی دوره دکتری واحد علوم و تحقیقات و مدرس دانشگاه کاشان

۲- عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس (نویسنده عهده دار مکاتبات) ahmadyali33@yahoo.com

مقدمه

اگر چه دیرینه شناسی^۱ و تبار شناسی^۲ فوکو به بن مایه های تاریخ نظر دارند ولی تفاوت ماهوی و ذاتی آنها با روشهای تاریخی کاملاً محسوس است. دانشمندان علوم اجتماعی از نظر تاریخی^۳ همواره در پی طرح این ادعا بوده اند که ردای «علم»^۴ بر تن علوم اجتماعی برانزده است و از همین روی الگوی پژوهش هایشان را از علوم طبیعی می گرفته اند و همواره کوشیده اند تا اعتبار علمی علوم اجتماعی را از نظر تاریخی تامین نمایند. بر همین مبنا الگوی پژوهش هایشان از علوم طبیعی و با رویکرد تکامل - تاریخی^۵ اخذ نموده اند.

در نتیجه علوم اجتماعی توفیقات خود را از همین زمینه کسب کرده است و این «یعنی ارزیابی اینکه علوم اجتماعی از چه جهاتی شبیه علوم طبیعی بوده است و از چه جهاتی شبیه آن نیست. اما اگر چه این نگرش بصیرتها و بینشهای مهمی به پژوهش درباره انسانها بخشیده است، اکنون دیگر فیلسوفان علوم اجتماعی یا پردازندگان به این علوم را مسحور نمی کند. نگرش تازه تری لازم است که با دل بستگی های فرهنگی و فکری جاری تناسب بیشتری داشته باشد» (فی، ۱۳۸۱: ۹).

این نگرش جدید، نسبی گرایی^۶ است و با بسط آن در حوزه روش شناسی می توان اذعان داشت رجحان و برتری در زمینه بررسی مسائل اجتماعی به هیچ روشی تعلق نمی گیرد و اصرار بر استفاده از تکنیکهای معمول نمی تواند ایجاد و جاهت و اعتبار علمی نمایند. از اینرو در تحلیل گفتمانهای حاکم بر جوامع بشری ضرورت بکارگیری روش دیرینه شناسی را برای فضای چند گانه و پیچیده مناسب می نماید. زیرا روشهای دیگر از جمله روشهای سنتی - تاریخی نمی توانند به کشف بن مایه و ذات و ماهیت پدیده مورد بررسی نائل شوند. اگر چه بایستی بطور ویژه از دو گانه انگاری همراه با قطیعت الزام به یک روش را در شناخت پدیده منتفی دانست.

از این رو اصرار به فهم و کشف جوهر و ذات آن چیزی که مورد پژوهش است، دانشمندان را وادار به وسوسه های بزرگ نموده است «از یک سو وسوسه بزرگ در علوم اجتماعی وسوسه ی وضوح ثابت ماندن و نظم است... [در حالی که کاملاً روشن است که] حتی یکدست ترین جوامع در ظاهر و در باطن خود تفاوتهای مهمی دارند... [از دیگر سو] از وسوسه های بزرگ در علوم اجتماعی سودای عمومیت، یکسانی و تکرار است. در این جا موفقیت در توضیح، کشف الگوهای کلی تکرار شونده قوانین عام اساسی در مورد کارها و کرده های همه انبیا بشر (مثل الگوهای کیهانی افلاک) دانسته می شود (فی، ۱۳۸۱: ۴۲۱-۴۲۰). این توصیف از خصلت تاریخ در پی یافتن قوانین

عام درباره کرده‌های بشری خیلی دور از انتظار نیستند. اما اصل بنیادین آن این است که چنان انتزاعی اند که یافته‌های علوم اجتماعی با عنایت به این قوانین عام قابل پاسخ دادن نیستند.

ضرورت روشهای تاریخی

چرا به گذشته رجوع می‌کنیم؟ در این بازگشت به دنبال چه چیزی می‌گردیم؟ از لابه لای ورقه پاره‌های رنگ و رو رفته تاریخ به کندو کاو پرداخته می‌شود تا پدیده‌هایی که یکتا، واحد و منحصر به فردند و شاید هیچگاه تکرار نشوند مورد شناسایی قرار گیرند. در واقع تحقیقات جامعه‌شناسی باید به گونه خاص خود از تاریخ بهره‌گیرند و از تاریخ‌نگاری پرهیزد و راه جدیدی را بگشاید از همین روی است که «اکثریت دانشمندان که به جامعه‌شناسی وابسته بوده و جامعه‌شناس محسوب شده‌اند و در تمام دوره‌های حیات خود جز روش تاریخی روش دیگری را در تحقیقات خود مورد استفاده قرار نداده‌اند» (مرتضوی، ۱۳۵۲: ۱۷۳).

بنابراین رسالت جامعه‌شناسی در بررسی پدیده‌ها در جهتی است که مهمل بافی، اغراق‌گویی و ابهام در آن راهی ندارد و در این راستا با مشاهده حرکت واقعیت‌ها، و مسیر و آهنگ آن دست به پیش‌بینی می‌زند، هر چند عدم قطعیت و عدم تعمیم در این احکام الزامی است و نباید به روشنی احکام علوم خالص بر آن پای فشرد. در همین راستا گفته می‌شود که «متخصص علوم انسانی باید دارای دو نوع درک باشد، یکی درک تاریخی، تا دقیقاً آنچه را خاص هر دوره و هر هیأت حقوقی است درک کند و دیگری درکی نظام‌بخش تا هر مفهوم و هر قضیه (یا هر تصور / تصدیق) را در ارتباط و مقابله زنده‌اش با کل، یعنی در هیأت رابطه یا مناسبتی که تنها مقدم امر حقیقتی و امر واقعی است در نظر بگیرد. بدیهی است که این مذهب تاریخی با مذهب تاریخی که در صد معقول ساختن امر واقعی است تفاوت دارد (فروند، ۱۳۶۲: ۳۰). شناخت این پدیده‌ها از جهاتی چند حائز اهمیت اند:

الف) ضرورت شناخت تغییرات اجتماعی،

ب) شناخت گذشته و دست‌یابی به توان لازم برای پیش‌بینی آینده،

ج) پیوست واقعیت و امتداد تاریخی.

بنابراین اگر گذشته را باز یابیم کلیه آینده را در دست گرفته ایم. وایت هد^۷ در مقام دانشمند مطلق، بدین نکته تاکید دارد که هر حادثه که پیش می‌آید، در خود گذشته‌ای و جوانه‌ای از آینده دارد» (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۱۹۹) از طرف دیگر «همانگونه که در شناخت واقعیت اجتماعی به ابعاد

زمانی و مکانی بایستی توجه شود، به همان سیاق نیز گذشته بعد اجتناب ناپذیر واقعیت است و بدون آن شناخت ناقص خواهد بود» (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۲۰۰).

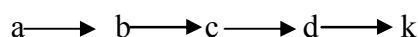
نگرش فوکو به تاریخ کاملاً خلاف این جریان است و نه تنها ضرورتی برای شناخت تغییرات و آهنگ آن احساس نمی کند، بلکه تقسیم بندی عوامل مادی و عوامل غیر مادی از نظر او مهم است فوکو هیچگونه پیوستگی و امتدادی در تاریخ ملاحظه نمی کند و برگسستها^۹، انقطاع^۹ و ویژگی خاص هر دوره تاکید دارد. رخداد واقعه ای است که اتفاق می افتد بدون اینکه هیچ نیتمندی آگاهانه ی استعلایی در کار باشد و روحی که در هر لحظه به واقعیت پیوندد بر تاریخ حاکم نیست. از این رو تاریخ گرایی در معنای محدود کلمه بینش و آموزه ای به شمار می رود که «به موجب آن تغییرات اجتماعی یا توسعه تاریخی تابع قانون توالی جبری است که به تاریخ جهت می دهد.

در این حالت، تاریخ گرایی و تکامل گرایی عملاً دو اصطلاح مترادف هستند و تفاوتشان تنها در این است که مرجع قرار دادن تکامل زیست شناختی^{۱۱} (به معنای پیشرفت در پیچیدگی) در تکامل گرایی مستقیم تر است تا در تاریخ گرایی (بودون و بوریکو، ۱۳۸۵: ۱۵۲). اساسی ترین انتقاد وارد بر این نوع نگرشها، این است که نظامهای اجتماعی را به عنوان یک نظام بسته که در شرایط ویژه ای به صورت پایدار عمل می کنند مورد تفسیر قرار می دهند.

ویژگی روشهای تاریخی

در این روش حوادث خاص تاریخی در یک فرایند ویژه ای^{۱۱} قرار داده می شوند تا یک واقعه خاص تولید گردد. «برحسب تبیین تاریخی، واقعه خاص در زمینه تاریخی معین قرار داده می شود، آنگاه از طریق سلسه حوادثی که در مرحله پایانی، به تولید آن واقعه منجر شده اند، تبیین می شود» (ساعی، ۱۳۸۶: ۲۶).

به منظور تکمیل تبیین تاریخی واقعه ها در زمینه فرهنگی^{۱۲} خود قابل فهم در آمده و هویت «هستی ها»^{۱۳} و کنش های تاریخی^{۱۴} در سایه درک تحول تاریخی فهمیده می شوند. حوادث خاص در یک فرایند و شرایط خاص تاریخی رخ می نمایند و ممکن است میان آن حوادث نظم و قاعده خاصی وجود نداشته باشد، و گذار از یک مورد به مورد دیگر تابع یک قانون خاص نباشد. اما در نهایت طی فرایند ی این حوادث واقعه خاصی همچون (k) را تبیین نمایند. مدل تحلیلی در روش تبیینی تاریخی به صورت زیر است.



دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو به عنوان روشی.....۱۰۷

ممکن است این رابطه در مدل فوق در یک زمان خاص t_1 درست باشد، اما در زمان دیگر t_3 صادق نباشد. «در اینجا در مطالعه یک واقعه، آن واقعه در درون زمینه فرهنگی - تاریخی خود قرار داده می‌شود و علت یا علت‌های وقوع آن به صورت عمیق، تاویل^{۱۵} و تحلیل می‌گردد. مصداق این گفتار کارماکس وبر^{۱۶} در تحلیل رشد سرمایه داری است» (ساعی، ۱۳۸۶: ۲۷)

تاریخ زدگی و وظیفه علوم انسانی

تاریخ زدگی و تاریخ‌نگاری با الزامی انگاشتن قوانین جبری حاکم بر تاریخ راه را به خطا رفته اند و در واقع قوانین خود را بر واقعیت تحمیل کرده اند که واقعیت عاری از آن قوانین است. به عبارت دیگر «آموزه تاریخ‌گرایانه که می‌گوید وظیفه ی علوم پیشگویی مسیرها و پیشرفت‌های تاریخی است، به اعتقاد من قابل اثبات نیست، مسلماً علوم نظری پیشگویی کننده اند. مسلماً بعضی از علوم اجتماعی، علوم نظری محسوب میشوند. ولی آیا این مسلم بودن، (چنانکه تاریخ‌نگار معتقد است) مستلزم آن است که وظیفه علوم اجتماعی پیشگویی تاریخی بوده باشد! ظاهراً چنین می‌نماید: ولی به محض آنکه میان آنچه من به نام پیشگویی علمی از یک سو و غیب‌گویی تاریخی از سوی دیگر می‌نامم تمایز قایل شویم، این احساس از میان می‌رود، تاریخ‌نگاری نتوانسته است به این تفاوت و تمایز قائل شدن برسد (پوپر، ۱۳۶۳: ۴۲۱).

تاریخ‌گرایی در معنا پوپری کلمه (جست و جوی قوانین تغییر اجتماعی یا، بلند پردازانه تر، جست و جوی قوانین تاریخ) نوعی جهان بینی شاید به قدمت تفکر است ولی با این وصف، در قرن نوزدهم و به ویژه آغاز قرن بیستم است که به عرصه علوم اجتماعی مسلط می‌شود (بودون، بوریکو، ۱۳۸۵: ۱۵۱).

عدم پیش‌گویی دقیق، به منزله دامی است که می‌تواند به نومی‌دی کامل از تحلیل‌های عقلانی و تفسیرهای علمی بیانجامد.

عدم تدقیق در مفاهیم و خلط مباحث در اکثر موارد منجر به افراط و تفریط در پردازش آراء و نظریه‌ها می‌گردد. از این رو تاکید بر عدم قطعیت پیشگوییها نباید منجر به نفی کامل علوم اجتماعی از صحنه دانش گردد. زیرا از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی شناخت تاریخ لازمه شناخت کامل و همه جانبه ی واقعیت هاست و اساساً بعد تاریخی یکی از بهترین ابعاد شناخت بشر است. بنابراین «وظیفه علوم اجتماعی چیست؟ و این علوم چگونه می‌توانند سودمند واقع شوند... [اینکه] وظیفه ی علوم اجتماعی نظری را صورت بندی کنیم و آن عبارت از ترسیم واکنش‌های اجتماعی

ناخواسته ی اعمال بشری بر خاسته از خواست و اراده است (پوپر، ۱۳۶۳: ۴۲۶) پس اساس کار پیامدهای ناخواسته اعمال ماست.

از اینکه آیا فوکو اصولاً رسالتی در فهم و درک تاریخ به منظور گشایش راههای جدید در تفسیر و تعبیر پدیده ها قایل است یا خیر؟ باید به تبار شناسی وی رجوع کرد. اگر چه تناقض در افکار و اعمال وی به ماهیت مبهم نظریات او می افزاید یعنی عدم غایتمندی^{۱۷}، بی هدفی و گسستی که فوکو برای تاریخ قائل است، جایی برای بروز رفتارهای سیاسی و اجتماعی باقی نمی گذارد و از سوی دیگر فعال بودن همیشگی فوکو در صحنه های سیاسی و اجتماعی (شرکت در تظاهرات دانشجویی و اعتراضات نسبت به حقوق اقلیت ها حتی باز داشت شدن، کتک خوردن از پلیس) به ابهام مسئله می افزاید. حتی در بعد نظری چگونه می توان علیرغم، عدم معنا و اهمیت اجتماعی برای گفتمان قائل شدن، با این شدت و جدیت و کوشش طاقت فرسا در مورد خلق افکاری نو و پیچیده بود. از نظر وی «دیرینه شناس هرگز معنا و دعاوی مورد حقیقت را که در گفتمان روز مره مسلم فرض می شوند حذف نمی کند. بنابر این می تواند و می باید علایق جدی مندرج در کردارهای فرهنگی خود را چون دیگران بپذیرد» (دریفوس: ۸۳؛ رابینو، ۱۸۰: ۱۳۸۲-۱۸۱).

تاریخ سنتی تمامیت گرا^{۱۸} مناسب تر است به این معنا که در گستره زمان و مکان می کوشد همه رخدادها و تحولات تاریخی را در چارچوب یک کلیت به هم بسته و منسجم جا دهد. از نظر زمان نتیجه این تمامیت گرایی این است که خط واحدی از نقطه ای فرضی در ابتدای تاریخ تا پایان آن کشیده می شود و بدین ترتیب حوادث نظیر مهره های یک تسبیح حول این خط و در طول آن به رشته کشیده می شود (کچونیان، ۱۳۸۲: ۳۸).

با انتخاب دیرینه شناسی و تبار شناسی به عنوان یک روش تحلیل، علی القاعده بر گسست، عدم تداوم و عدم وحدت تکیه داریم. بر خلاف روشهای تاریخی متداول، که در پی بررسی و کشف منشا اشیاء و تبیین روابط علی بین پدیده ها است، به تنوع و عدم پیوستگی رویدادها و پراکنده گی های نهفته در آنها اشارت دارد. بنابراین هدف دیرینه شناسی به عنوان شیوه ای در تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه تشکیل گفتمانها، «توصیف آرشیوی از احکام است که در یک عصر و جامعه ای خاص رایج اند. آرشیو خود موجب مجموعه قواعدی است که اشکال بیان، حفظ و احیای احکام را مشخص می کنند.

دیرینه‌شناسی نشان می‌دهد که چه مفاهیمی معتبر یا نامعتبر، جدی یا غیر جدی شناخته می‌شوند. هدف کشف معنایی نهفته یا حقیقی عمیق نیست. سخن از منشاء گفتمان^{۱۹} و یافتن آن در ذهن بنیانگذار به میان نمی‌آید. بلکه دیرینه‌شناسی در پی شرح شرایط وجودگفتمان و حوزه‌ی علمی کاربرد و انتشار آن است. دیرینه‌شناسی با تکوین، تداوم و تکامل نظام احکام سرو کاری ندارد و نمی‌خواهد به اجزای پراکنده‌ی گفتمان وحدت ببخشد و یا با کشف خط مرکزی کلی و عامی تنوعات را تقلیل دهد، بلکه هدف آن صرفاً توصیف قلمرو وجود و عملکرد کردارهای گفتمانی و نهادهایی است که صورتبندی گفتمانی بر روی آنها تشخیص و قطعیت می‌یابد. در دیرینه‌شناسی، سخن از گسسته‌ها، شکافها، خلاءها و تفاوتهاست نه از تکامل و ترقی و متوالی اجتناب‌ناپذیر» (دریغوس و رابینو، ۱۳۸۲: ۲۱-۲۰).

نقد فوکو بر تاریخ‌نویسی رسمی

اگر چه روشن ساختن اشکالات فوکو بر دید تاریخی رسمی مشکل است، «اما بی تردید تمامیت‌گرایی^{۲۰} غایت‌گرایی^{۲۱}، انسان‌شناسی یا انسان‌گرایی در مجموعه مشکلاتی که فوکو به آنها می‌پردازد، جایگاه ویژه‌ای دارند» (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۳۷). با این حال روشن است که تاریخ سنتی نمی‌تواند ابزار مناسبی برای پاسخگویی به سوالات فوکو باشد. «او علم یا روشی می‌خواهد که به وی امکان درک تغییرات^{۲۲} یا انقطاعات معرفتی^{۲۳} (پیدایی حدود تازه و نه استمرار حدود معرفتی قبلی) را فرا تر از آگاهی عاملین تاریخی (یعنی دانشمندان و نوابغ و...) بدون ارجاع به غایت از پیش تعیین شده بدهد» (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۴۰). از همین رو فوکو «دیرینه‌شناسی» را به عنوان روشی معرفی می‌کند که می‌تواند دارای خصایص ویژه‌ای باشد که امکان بررسی و تحلیل تاریخ را به سبکی نو فراهم آورد. زیرا سایر روش‌ها این توانایی را در خود ندارند. بنابراین عرصه‌ی روش دیرینه‌شناسی اساساً در مقابله با روش تاریخی سنتی مطرح گردید.

فوکو اگرچه در تحلیل تبارشناختی خود، صورتهای متفاوت دانش و کرد و کارهای^{۲۴} غیر گفتمانی^{۲۵} را مطرح و در درون مفهوم آن قدرت را معرفی می‌کند، ولی این تحلیل را «به سود نوعی نقد محلی^{۲۶} و نه جهانی^{۲۷} بحث می‌کند، سرسختانه تبارشناسی و نقد را به هنجارهای عام جهانی و از خلال گفتمانی که با محورهای دانش، خرد و همچنین قدرت^{۲۸} متمایز شده است به کار می‌برد» (کلی، ۱۳۸۵: ۸).

تاریخ سنتی نمی‌تواند ابزار مناسبی برای پاسخ‌گویی به سوالات کلیدی فوکو باشد. «او به دنبال حدود تاریخی معرفت انسان است. حدودی که در پس آگاهی انسانی و در وجه تاریک آن بدون اشعار عامل انسانی عمل می‌کند و در هر لحظه‌ای از لحظات تاریخی ممکن است دگرگونه و مبدل» شود (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۴۰).

فوکو معتقد است به دلایل ساده‌ای دید تاریخی از نوع سنتی باید الغاء گردد. زیرا «هیچ اصل و منشایی بیرون از تاریخ و در خلوص ادعایی آن وجود ندارد. هر چه هست تاریخ است و تاریخ است و بس. بعلاوه هر متن و گفتمانی همانی می‌باشد که در برابر ما قرار گرفته است. این متن جز آنچه در ظاهر می‌گوید، معنایی در بطن خود نپروانیده حامل نیست» (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۶۱).

او به اقتضای رویکرد علمی خود، نمودهای واقعیت را از حال به گذشته بررسی و دنبال می‌کند. به دنبال تاریخ واژگون شده است. یعنی روش خود را از حال به سمت گذشته برده و با آن پیوند می‌زند بر همین مبنا در تحلیل خود از روش تبارشناسی^{۲۹} سود می‌جوید. «روش تبارشناسی بر خلاف راهبردهای تاریخ سنتی، به دنبال هیچ‌گونه گوهر پایدار و ماهیت غیر قابل‌تغییری نیست، بلکه بر خلاف روش سنتی، در پی یافتن شکافها و گسست‌ها در فراگردهای تاریخی است؛» (ضیران، ۱۳۸۱: ۳۶) بر این اساس در روش تبارشناسی، هیچ‌گونه قاعده و قانون بنیادی غیر قابل‌تغییر تشخیص داده نمی‌شود. در غیر این صورت قاعده و قانونهای موجود با اتکای به قدرت و در سایه نظام گفتمانی به قدرت مندان امکان ارزش‌گذاری و تعبیر و تفسیر ویژه می‌بخشد.

روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی

دیرینه‌شناسی در مقایسه با روشهای تحقیقی مرسوم، شیوه متفاوتی در تفحص تاریخی بوده و در سطح متفاوتی انجام می‌شود. اگر چه بسیاری معتقدند که «دیرینه‌شناسی» و «تبارشناسی» مکمل یکدیگرند و هیچ‌گسستی برای این دو متصور نیست، با این حال در تبارشناسی بر روابط غیر گفتمانی تکیه می‌شود. با این رویکرد می‌توان از تکمیل دیرینه‌شناسی به وسیله تبارشناسی سخن گفت. «در نگاه دیرینه‌شناسانه به علم به عنوان تنها یکی از اشکال فعلیت صورت‌بندی گفتمانی به صورتی بی‌طرفانه نگریسته می‌شود. اما در تبارشناسی، نگرشی انتقادی پدید می‌آید که در آن بر تاثیرات قدرت تاکید گذاشته می‌شود. نگرش تاریخی فوکو به هر حال در هر دو روش یکسان است» (دریغوس، رابینو، ۱۳۸۲: ۲۲).

فوکو در تحلیل و شناسایی روش‌شناسی خود، در صدد باستان‌شناسی دانش بوده، و آن را «در برابر تاریخ و تاریخ‌اندیشه‌ها می‌نهد که هر دو را بیش از اندازه عقلگرا^{۳۰} می‌انگارد و می‌پندارد که این دو رشته در تاریخ دانش بیش از حد پیوستگی^{۳۱} می‌بیند (ریترز، ۱۳۸۱: ۵۵۶).

جورج ریترز به نقل از آلن شریدان می‌نویسد: باستان‌شناسی دانش فوکو در صدد پیدا کردن «یک رشته از قواعد شکل‌گیری است که شرایط امکان‌پذیری همه آن چیزهایی را تعیین می‌کند که می‌توان در چهارچوب یک بحث معین در یک زمان مشخص گفت» (ریترز، ۱۳۸۱: ۵۵۷).

جمله فوق‌نشان می‌دهد که فوکو علاقمند به رویدادهای مباحثه‌ای و عبارتهای نوشتاری و گفتمانی بویژه عبارتهای اولیه در تاریخ یک رشته است. «فوکو می‌خواهد آن شرایط اساسی که مباحثه را امکان‌پذیر می‌سازد، کشف کند. وحدت این عبارتها، نحوه شکل‌گیری آنها به صورت یک علم یا یک رشته، از گویندگان این عبارتها سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از قواعد و رویه‌های بنیادی مباحثه برمی‌خیزد. فوکو به ویژه به آن رویه‌های بنیادی علاقمند است که مبنای مباحثه علمی به خصوص در علوم انسانی را می‌سازند» (ریترز، ۱۳۸۱: ۵۵۷).

فوکو اصطلاح باستان‌شناسی دانش را در برابر روشهای سنتی تاریخ‌علوم و اندیشه‌ها بکار گرفت. زیرا به نظر وی این رویکردها، بسیار عقلگرایانه و علت و معلولی بکار گرفته می‌شوند. او ضمن رد این نوع نگرش به تاریخ در تحلیل و بررسی دانش و اندیشه‌ها در پی کار دانشمند و نحوه اندیشه‌وی نیست، بهره‌مندی اندیشمندان از یکدیگر را مطرح نمی‌کند. اما اساساً در پی یک رشته قواعد، الگوها و یا ساختارهای که مباحثه علمی را در یک زمان معین امکان‌پذیر می‌سازد را مد نظر قرار می‌دهد.

روش‌شناسی فوکو

فوکو در حوزه روش‌شناسی، به دنبال یک نوع «باستان‌شناسی دانش» بود. در این حوزه، «موضوع‌های بررسی او عبارت بودند از دانش، افکار و شیوه‌های مباحثه» (ریترز، ۱۳۸۱: ۵۵۶) به همین منظور «اولین دستورالعمل یا در اصل دیرینه‌شناسی تبدیل زبان و گفتمان به نقطه آغاز تحلیلی تاریخی یادیرینه‌شناسانه می‌باشد» (کچونیان، ۱۳۸۲: ۴۶).

تعریف تبارشناسی^{۳۲}

فوکو در تعریف تبارشناسی معتقد است که «تبارشناسی شکلی از تاریخ است که می‌تواند سازمان دانش، گفتمان‌ها، قلمروهای موضوعات^{۳۳} و غیره را شرح دهد، بی‌آنکه مجبور باشد به

سوژه ای ارجاع دهد که یا نسبت به قلمرو رویدادها موضعی متعالی دارد و یا در سیر تاریخ در همسانی تهی خود پیش می رود» (کلی، ۱۳۸۵: ۲۱).

چگونگی دیرینه شناسی

خصلت جدالی روش دیرینه شناسی، برنامه حفاری در قلمرو دانش را فراهم می آورد. اگر چه به نظر فوکو «مفاهیمی نظیر سنت^{۳۴}، نفوذ^{۳۵}، توسعه^{۳۶}، روح^{۳۷} و در کل تمامی آن مفاهیم از پیش ساخته ای که به نحوی وحدت و تسلسلی پیشین را بر تاریخ تحلیل می کند مانعی بر سر برنامه حفاری فوکویی قرار می دهند» (کچونیان، ۱۳۸۲: ۵۹).

بنابراین در این رویکرد ایجاد گسیختگی میان وحدتها امری مانوس می باشد. البته این نکته به معنی نبود هیچ گونه وحدتی در علم و فلسفه نیست. بلکه وحدتهای موجود در گفتمانها حاصل برنامه های دیرینه شناسانه است. تا با در براتر گذاشتن وحدت تصور شده، هیچ نوع وحدت از پیش اندیشه شده بر رخدادها تحمیل نگردد. در تعبیری از آلفرد شوتر^{۳۸} تاکید می کند که «جامعه شناسی نبایستی با موضوع مورد پژوهش خویش ارتباط متقابل و یا کنش متقابل داشته، باشد بلکه بایستی با استمداد از بهره وری بازنگری، خود را از موقعیت مورد مطالعه خارج نموده و با اتکاء به «تهی سازی» موضوع را مورد مشاهده قرار دهد» (تنهایی، ۱۳۷۴: ۲۵۶). این همان اصل مهم است که شوتر برای واقعیت گرایی و پرهیز^{۳۹} در نظر می گیرد. تا از این طریق اندیشه مطالعات عینی را که قابلیت اندازه گیری و آزمون باشد، فراهم آورد.

هدف دیرینه شناسی

هدف دیرینه شناسی «تحقیق در شرایطی است که در آن سوژه ای (مثلاً دیوانه یا بیمار) به عنوان موضوع ممکن شناخت ایجاد و ظاهر می گردد. به سخن دیگر دیرینه شناسی، تحلیل شرایط امکان تشکیل علوم اجتماعی است.» (دریفوس، رابینو، ۱۳۸۲: ۱۶) به عبارت دیگر «هدف دیرینه شناسی توصیف خالص حوادث می باشد» (کچونیان، ۱۳۸۲: ۶۲).

در واقع دیرینه شناسی به دنبال علل بروز و ظهور قواعد گفتمانی نیست و فقط صرفاً چگونگی ظهور و حضور و محو شدن تاریخی این گفتمانها را در سطح توصیف دنبال می کند. ولی با این تفاوت که این توصیف در عمق و نه در سطح است. به عبارت دیگر «تلاش دیرینه شناسی برای درک قواعدی است که فراتر از آگاهی گویندگان و نویسندگان، اهل علم و دانشمندان جریان این پیدایی و ظهور و تطور و دگرگونی آن را در مهار و اراده خود دارد» (کچونیان، ۱۳۸۲: ۶۲).

بنابراین سوال کلیدی که در دیرینه‌شناسی مطرح می‌شود این است که چگونه این قضیه مشخص با این ویژگی‌ها و نه فضا یابی دیگر با ویژگی‌های متفاوتی ظاهر شدند. شرح «نحوه عمل»^{۴۰} اولین قواعد در دستور کار دیرینه‌شناسی قرار دارد. به عبارت دیگر موضوع مطالعه دیرینه‌شناسانه «صورت گفتمانی»^{۴۱} می‌باشد.

آنچنانکه فوکو در مقدمه کتاب دیرینه‌شناسی دانش آورده است، می‌گوید که هدف آن «تعیین جایگاه تاریخی روش دیرینه‌شناسانه در حوزه‌های علوم رسمی و همزمان جدا کردن آن از دیدگاه ساخت‌گرایی»^{۴۲} می‌باشد «(کجوئیان، ۱۳۸۲: ۵۴). در این رویکرد، در درون اشیاء و امور، معنایی وجود ندارد، بلکه آن چه هست، تعبیری است که در گذر زمان روی هم قرار گرفته و آنگاه شکل ضرورت و بداهت به خود می‌گیرد.

دیرینه‌شناسی کوششی است برای تبیین و مشخص کردن محلی خاص از روی جنبه‌های بیرونی محیط حول و حوش آن. من بجای آنکه سعی کنم دیگران را با این ادعا که هر چه می‌گویند به قدر و ارزش است به سکوت بکشانم، سعی کرده‌ام، این فضای تهی را که از آن حرف می‌زنم تبیین و مشخص کنم. فضایی تهی که در سخنی آهسته آهسته شکل می‌گیرد که من هنوز احساس می‌کنم بسیار متزلزل و نامطمئن است» (برنز، ۱۳۷۳: ۸۹).

فوکو اعتقاد دارد روش‌های تحلیلی را که در دیرینه‌شناسی دانش دنبال کرده است. یک بنیان پژوهشی ویژه‌ای که هرگونه خود شیفتگی متعالی آزاد است، فراهم آورده است. یعنی «روش توصیف تاریخی که به «اندیشه» نیروی شبه‌الاهی نسبت نمی‌دهد و سوژه را همچون سرچشمه و علت مسلم اندیشه و کنش طرح می‌کند. از آنجا که موضوع‌هایی نظیر علیت تاریخی،^{۴۳} تداوم، پیشرفت، و همسانی به اسطوره‌ی انسان همچون مولف فرمانفرمای آگاهی‌اش وابسته است. این کنار گذاشتن متعالی آغازگر پژوهش در مورد عدم تداوم تاریخی (که پیشتر پنهان بود) و نیز تمایزهایی در سخن و اندیشه است که با این شیوه در ویژگی و جزئیات مشخص قابل شناخت می‌شوند» (برنز، ۱۳۷۳: ۶۵) در حقیقت دیرینه‌شناسی، روش کاملاً توصیفی است، توصیف احکام، توصیف نقش بینی که آن احکام حامل آن هستند، تحلیل شرایطی که در آن این نقش عمل می‌کند، بررسی حوزه‌های مختلفی که این نقش متضمن آن است، و شیوه تشخیص یافتن آن حوزه‌ها هدف آن است» (رابینو، ۱۳۷۲: ۱۳۵).

روشهای حفاری در اعماق تاریخ دانش

همانطوریکه گفته شد، موضوع مورد مطالعه دیرینه شناسانه صورتبندی های گفتمانی است. فوکو در جریان تحول صورتبندیهای گفتمانی چهار آستانه را مشخص کرده است.

۱- آستانه ثبوت:^{۴۴} آستانه اول در صورتبندی گفتمانی است و در پیدایی آن اعمال، مداخله دارد و «عمل گفتمانی آن مجموعه فعالیت هایی را در بر می گیرد که در قالب هایی مانند گفتن و نوشتن قضایای گفتمانی را ایجاد می کند» (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۶۴). خطابه های شفاهی و بیانه های مکتوب ارائه شده آستانه ثبوت را محقق می سازد.

۱- شیوهی تحلیل قواعد نهفته در گفتمانها؛

۲- توصیف آرشیوی از احکام رایج یک عصر و جامعه ای خاص؛

۳- ایجاد مرز بندی میان مفاهیم معتبر یا نامعتبر و جدی و یا غیر جدی؛

۴- شرح شرایط وجود گفتمان و حوزه ی علمی، کاربرد و انتشار آن؛

۵- تشخیص و قطعیت توصیف قلمرو کردارهای گفتمانی؛

۶- سخن از گسست ها، شکاف ها، خلاءها و تفاوتها؛

۷- عدم توجه به تکوین، تداوم و تکامل نظام احکام؛

۲- آستانه معرفت شناسیت:^{۴۵}

در جریان عملیات مربوط به یک صورت بندی گفتمانی، مجموعه ای از قضایا با یکدیگر ترکیب و جفت و جور می شوند، چنین ادعا می شود که هنجارهای معتبری برای تأیید و انسجام (قضایا) بوجود آورده اند. حتی اگر در این امر ناموفق باشند، آستانه معرفت شناسیت سر رسیده است. (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۶۴) این صورت گفتمانی، به صورت نقد و الگودهی، کارکرد مسلطی را در مجموعه دانش به عهده می گیرد.

۳- آستانه علمیت:^{۴۶} زمانی است که قضایا در انطباق با قواعد دیرینه شناسانه، برای ساخت احکام علمی از معیارهای صوری تبعیت کرده و تطبیق می یابد.

۴- آستانه صوری سازی:^{۴۷} «هنگامی که گفتمان علمی، اصول متعارف عناصری را که به کار می گیرد، و ساختهای گزاره ای خاص خود را مشخص می کند و روشن می سازد که چه تغییراتی را می تواند بپذیرد، از آستانه صوری سازی گذشته است» (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۶۴).

بنابراین هر صورت بندی گفتمانی چهارعنوان اساسی دارد، که در دیرینه شناسی در پی آنها هستند:

۱- صورت بندی موضوعات؛

۲- صورت بندی مفاهیم؛

۳- صورت بندی کیفیت بیانی؛

۴- صورت بندی راهبردها؛

در هر چهار مورد مسئله دیرینه‌شناسانه، شناخت شرایط ظهور و پیدایی عناصر و قواعد صورت بندی است.

اصول چهارگانه در تحقیق

فوکو روشهای خود را در تحقیقات در قالب چهار اصل که نقش کلیدی داشته‌اند. به این شکل از هم متمایز می‌سازد.

۱- **واژگونی**^{۴۸}: این اصل نه تنها بر سایر اصلها حاکمیت دارد. بلکه اساساً پیش فرض آنها نیز محسوب می‌شود. منظور از آن «عبارت است از آنچه انسان ممکن است در فرض مفهوم مخالف در ذهن خود احیاء کند. بدین معنا که وقتی سنت یا مکتبی تفسیر خاصی از رویدادی تاریخی عرضه می‌دارد، می‌توان با طرح تفسیر و تعبیر مقابل آن زمینه‌اندیشه تازه‌ای را در آن خصوص مهیا کرد» (ضمیران، ۱۳۸۱: ۳۸).

۲- **گسست و انقطاع**^{۴۹}: فوکو روش تاریخی را از نگاه تبارشناسی، ثبت و ضبط منش ویژه و بی‌همتای رویدادهای تاریخ می‌داند. پس تداوم و پیوستگی میان رویدادها مطمح نظر نیستند. «در حقیقت، او موضوع گسست و انقطاع میان رویدادها را مجوز تحقیقات خویش در علوم طبیعی و علوم انسانی دانسته است و تاریخ فراگردی است پر نشیب و فراز دارای جهش و تغییر افت و خیز» (ضمیران، ۱۳۸۱: ۴۶). به عبارت دیگر «کار دیرینه‌شناس آن است که سامان و انگاره دانایی هر روزگار را در سایه اسناد و مدارک مربوط همان دوران مطالعه کند» (ضمیران، ۱۳۸۱: ۴۸).

۳- **ویژگی و یادگرسازی**: در این اصل فوکو بر ویژگی و خصوصیت گفتمان‌ها یا شکل بندی‌های استدلالی خاص تاریخی تاکید می‌کند. «این ترفند متضمن واژگونی این فرض متداول است که گفتمان نمود و نماد واقعیتی فراگفتمانی است. در نظر فوکو گفتمان چیزی نیست جز خوشونتی که ما نسبت به پدیده‌ها روا میداریم به عبارت دیگر، ما خواسته‌ها و رویه خویش را بر پدیده‌ها همواره می‌سازیم» (ضمیران، ۱۳۸۱: ۵۱-۵۰).

۴- **برون بودگی**^{۵۱}: این اصل نیز متضمن واژه گونی اصول متعارف و میثاقهای علمی مسلط است. آنچه آنچنان که دیر باز اندیشمندان در صدد فهم معنا و ماهیت امور بوده و حقیقت را در درون پدیده ها جستجو می کرده اند. اما در نظر فوکو ژرف کاویهای دانشمندان موجب شده است که از جلوه های حقیقت که در سطح و رویه و سطح امور قرارداد، مورد غفلت واقع شوند. به همین دلیل فوکو از تلاش در فهم اعماق پرهیز کرد و به رویه محسوس وقایع پرداخت. به عبارت دیگر «تبارشناس سویه درونی پدیده ها را رها می کند و رمز و راز موجود در بیرون پدیده ها می پردازد. بر خلاف نگاه افلاطونی، عمیق ترین مسائل و امور را حقیقتاً سطحی می یابد. کسی که خود را به لایه های عمیق مسائل و پدیده های مشغول می دارد، ناگزیر از حقایق و رویدادهای ملموس اطراف خویش غافل می ماند» (ضمیران، ۱۳۸۱: ۵۶-۵۷).

گذر دیرینه شناسی بر تبار شناسی

در منطق دیرینه شناسی، قواعد حاکم بر گفتمان می باید عناصر درونی خود آن باشند و رویه های گفتمان خود مختار و مستقل اند. از این رو کردارهای غیر گفتمانی، اجتماعی، سیاسی و نهادی در تشکیل آنها نقشی ندارند. و یا نادیده گرفته می شوند. از این رو هنگامی که فوکو از دیرینه شناسی به تبار شناسی گذر می کند، نقطه‌ی عطفی در تفکر او به شمار می آید. تأکید بر روابط دانش و پیدایش گفتمان در تلاقی قدرت و دانش و تأثیر کردارهای غیر گفتمانی به کردارهای گفتمانی از مسائلی است که در تبار شناسی بیشتر به چشم می آید. البته در هر دو شیوه، از تفرق، تفاوت و پراکندگی سخن می آید. ولی در تبار شناسی تا حدودی از تأکید بر برون بودگی حوادث و رخ دادن آنها دور شده و بر پیوند درونی حوادث با فناوریهای نهفته در قدرت و دانش بحث می شود. «بدین سان تبار شناسی تاریخت پدیده ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده اند باز می نماید و نشان می دهد که دانش وابسته به زمان و مکان است» (درفوس، ۱۳۸۲: ۲۳).

اشارات پیچیده و مبهم فوکو در چگونگی تشکیل گفتمان و قواعد درونی نهفته در آن به عبارتی «خود مرجع بودن»^{۵۲} این قواعد تا حدودی او را به ساخت گرایان نزدیک ساخته است. با این حال «فوکو به شدت از اینکه ساخت گرا^{۵۳} خوانده شود و دیرینه شناسی معادل آن در حوزه تاریخ قلمرو شود، استنکاف می کند» (کچونیان، ۱۳۸۲: ۴۹). در واقع علیرغم دست مایه های ساخت گرایانه در روش دیرینه شناسی بر تأکید به تفاوتیهای موجود می توان این دورا از یکدیگر تمیز داد.

فوکو در دیرینه‌شناسی به شیوه یک قصه گوی درام پرداز به بازسازی وقایعی می‌پردازد که تا پیش از این به آنها فکر نشده بود. مثلاً در کتاب «نظم اشیاء»^{۵۴} نشان داده شده است که چگونه یک دانش عمقی می‌تواند به یک دانش عمقی دیگری بدل شود و پی آمدهای این تبدیل چیست؟ این کتاب نه فقط نوع تازه‌ای از پرداختن به تاریخ، بلکه رساله‌ای علیه علوم انسانی است» (کوزنز هوی، ۱۳۸۰: ۹۲).

فوکو در بررسی‌های خود جایگاه ویژه‌ای برای تبارشناسی قائل است اما در عین حال «برای تبارشناسی مقام علم قائل نیست بلکه آنرا ضد علم می‌خواند. علوم خود موضوع تحلیل او هستند. تبارشناسی نهایتاً تحلیلی درباره پیدایش علوم انسانی است... بدین سان تبارشناسی تحلیلی نقادانه است که می‌کوشد بر دانشهای رایج درباره‌ی امور و اشیاء را در هم بشکند. به عبارت دیگر تبارشناسی چیزی تجویز نمی‌کند و در آن جایی برای روشنفکر اصلاح‌گر، مهندس اجتماعی^{۵۵} و رهبر انقلابی وجود ندارد» (دریفوس، رابینو، ۱۳۸۲: ۳۷). یاری رساندن به کسانی که در برابر اوضاع جاری جامعه مقاومت می‌کنند، نه از راه برنامه‌ریزی بلکه در حد رد و انکار مساعدت خود را فراهم می‌آورد.

در مسیر تکمیل روش دیرینه‌شناسی، دلیل شکل‌گیری تبارشناسی

همانطوریکه گفته شد، در حوزه دیرینه‌شناسی، بر تاریخ‌شناسی‌گریزه مانند^{۵۶} تأکید می‌شود. در این صورت تاریخ به صورت منجمد و بدون تغییر در نظر گرفته می‌شود. «تردید نیست که درک انقطاعات، گسستها و گسیختگی‌های تاریخی و ویژگی دیرینه‌شناسانه می‌باشد» (کچویان، ۱۳۸۲: ۷۶).

با این نگاه تاریخ از نظر فوکو تاریخ تفرق و پراکندگی است و از جهتی نقطه مقابل تاریخ در معنای سنتی آن که بر وحدتی یکپارچه تأکید می‌شد قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، در دیرینه‌شناسی فوکو به جای توجه به مسئله تغییرات^{۵۷} مسئله تبدیلات^{۵۸} توجه می‌شود. «دیرینه‌شناسی به جای اشاره به اموری نظیر نیروی زنده تغییرات یا جستجوی علل آن، می‌کوشد نظام تبدیلاتی که تغییرات را می‌سازد مشخص نماید (فوکو، ۱۹۷۲). «تبارشناسی که پس از روش‌شناسی فوکو که به آشکارترین وجود در آثار متاخر او مورد استفاده قرار گرفته، دامنه‌ای گسترده‌تر از دیرینه‌شناسی دارد. هدف تبارشناسی از تعقیب خاستگاه رسیدن به ماهیت چیزها یا جست‌وجو برای یافتن «شکل‌راکدی» که در طول تاریخ پیش آمده نیست، رازی که تبارشناسی آن را برملا می‌کند، این است که هیچ ماهیت یا وحدت اصیلی برای کشف کردن وجود ندارد» (سون، ۱۳۸۰: ۶۶).

فوکو در بحث ارتباط میان دانش و غیر دانش یا علم و جامعه ضمن ایجاد تشخیص و تمایز در حوزه دیرینه شناسی و سایر دیدگاههای معمول در تاریخ اندیشه ها، «می کوشد تعیین کند که چگونه قواعد صورت بندی که آن را اداره می کند ممکن است به نظامهای غیر گفتمانی پیوند بخورد. به دنبال معین ساختن اشکال خاص جفت و جور آنها است» (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۸۳).

حتی فوکو در تمایز گذاری میان جامعه شناسی دانش و دیرینه شناسی به شکل روشنی اقدام می کند که «اولاً دیرینه شناسی با تاثیر عوامل اجتماعی بر محتوای نظریه های علمی سروکار ندارد. دیرینه شناسی در سطح بنیادی تر و در ربط با تعریف مفاهیم و موضوعات اساسی، اعتبار شناختی دانشمندان و کار کرد اجتماعی علم عمل می کند. اما مهم تر از این دیرینه شناسی دانش نه تنها تمایلی به اینکه علم را تحت تاثیر مستقیم عوامل علیّی ببیند، ندارد. بلکه نظر به این دارد که به چگونگی در هم رفتن علم و جامعه، نقش علم در جامعه و زمینه سازی جامعه برای علم پردازد» (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۸۵-۸۴).

محاسن و معایب روشهای تاریخی

در جائیکه روشهای کمی کارآیی خود را از دست می دهند روشهای کیفیتی می توانند بخوبی ایفای نقش نمایند و روشهای تاریخی دارای مزایا و معایبی است که بطور خلاصه در اینجا ذکر می کنیم .

به طور خلاصه جهات مثبت و منفی روشهای تاریخی بدینگونه می باشد.

الف) جهات منفی همچنانکه ملاحظه شد، در شناخت پدیده های تاریخی مسائلی چند وجود دارد ، بدین قرار :

- زنده نبودن واقعیت و عدم امکان مراجعه به آن به طور مستقیم
- با رابطه بودن مطالعه و در مواردی نیز تعدد واسطه ها .
- دور بودن واقعیت از نظر زمانی و نیز ارزشها و زمینه های اجتماعی
- عدم امکان کاربرد چند روش (مصاحبه ، مشاهده و...) در راه کنترل صحت داده ها.

ب : جهات مثبت : با این همه ، مطالعات تاریخی جهات مثبت بسیاری دارد ، از جمله :

پدیده های تاریخی پا خورده اند یعنی در خلال زمان روشن تر شده اند. چنانکه محققى در نظر گیرد ، به شناخت مشروطیت و عوامل موثر در آن پردازد و حال آنکه خود در آن عصر زندگی می کند ، به یقین با شکل بزرگی مواجه خواهد شد و آن ناشناخته بودن عوامل و انگیزه های

واقعی است. پس از گذشت سالیان و در برخورد اندیشه‌ها، عوامل روشنتر می‌شوند، انگیزه‌های اصلی مشخص‌تر می‌شوند و بهتر می‌توان قضاوت کرد پدیده‌های تاریخی به گذشته تعلق دارند و در مطالعه‌ی آنها دچار «اعوجاج ادراکی» یا سوگیری ادراکی و یا بهتر بگوییم ادراک سویافته ناشی از عادت به آن نیست. مک لوهان مفهوم «ضد محیط» را به کار می‌برد. منظور این است که محقق، زمانی که با واقعیتی حیات می‌گذراند، با آن خو می‌کند، در آن غرق می‌شود و در نتیجه ادراکی خاص از آن می‌یابد.... پدیده‌های تاریخی از ما دورند، در نتیجه محقق این امکان را دارد که آنها را مانند منظومه‌ای بنگرد. همان‌طور که در رصدخانه‌ها چنین می‌کنند. بدینسان، با دیدن مجموعه‌ها در کار یکدیگر تمیز روند کلی حوادث تحقق می‌یابد (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۲۴۷)

درعین حال منظومه‌نگری، ضد محیط بودن، صیقل‌یابی واقعیت، پیوست یا استمرار تاریخی می‌توانند از جمله نکات مثبتی باشند که در دیدگاه یک محقق تاریخ‌نگر به چشم می‌خورد. درعین حال عدم برخورد در صحنه، مدارک نامتناهی حدس و گمان شخصی، معایبی دیگر هستند که در این روش به چشم می‌خورند. بدین‌رو باید در بررسی واقعیت نباید قطور به روشهای تاریخی اکتفا نمود و برای شناخت هر امر اجتماعی باید از روشهای مختلف در جهت تکمیل و کنترل داده‌ها استفاده نمود. وسوسه‌ی تعمیم و پیش‌بینی: جامعه‌شناسی درآستانه‌ی پدیده‌های تاریخی هر لحظه در وسوسه‌ی تعمیم و پیش‌بینی است (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۲۴۴).

در روشهای تاریخی تعمیم و پیش‌بینی، جنبه پارادوکسیکال و دوگانه‌ای را بوجود می‌آورد. از یک سو ضعف این روش قلمداد می‌گردد و از سوی دیگر با نبود تعمیم و پیش‌بینی، تحلیل‌های جامعه‌شناختی تاریخی، فاقد کارآیی بوده و ضرورت خود را از دست می‌دهند و جامعه‌شناسان نمی‌توانند برای تحقیقات جامعه‌شناسی، کاربردی‌قائل گردند از این‌رو می‌توان تعمیم و پیش‌بینی را، هم نقطه ضعف و هم کانون اصلی و قوت تحقیقات تاریخی دانست. تحمیل ناآگاه زمان خویشتن: محقق خواه ناخواه در معرض این خطر قرار دارد که حتی برای یک لحظه زمان خود را با زمان مورد مطالعه یکسان انگارد. در نتیجه حرکت و ناهمسانی ناشی از آن را از یاد برد (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۲۳۵).

عدم یکسان‌انگاشتن زمان مورد مطالعه با زمان حیات محقق و عاری بودن از ارزشها در تحقیقات فقط می‌توانند در طرحهای تئوریک بیان شوند ولی در واقع هیچگاه نمی‌توان در تحقیقات،

کاملاً به ایده های تنوریک وفادار ماند. در هر حال موارد فوق، شرح مختصری از معایب و محاسن روشهای تاریخی است که بازگویی مبسوط آنها به وقت و تعمیق بیشتری نیاز دارد.

ویژگیهای دیرینه شناسی و تبارشناسی

دیرینه شناسی بر این باور است که بشریت همواره این همه که در حال سخن می گوید در آینده سخن نخواهد گفت و هیچ توسعه و پیشرفت و ترقی در کار نیست و نمی توان نسبت به گفتمان های آینده تحلیلی ارائه داد. به نظر می رسد که این نقدگرایش به موج انگاری خواهد داشت. در عین حال فوکو در نقش حامی اقلیتها و طرفداری از حقوق بشر و انگاره های انسان دوستانه شهره خاص و عام است. شاید این تناقض ظاهری از عدم فهم دقیق و صحیح افکار خود باشد از دوگانگی فکر و عمل فوکو.

موضع فوکو، موضع خود منکر است چرا که اگر همه نظرگاههای فلسفی، از جمله نظرگاه فوکو ناعقلانی باشند، دیگر هیچ نظرگاهی وجود نخواهد داشت که فوکو از آن منظر بتواند این گونه اظهار نظر کند که همه نظرگاه های فرهنگی ناعقلانی اند، از حیث دیدگاهی اظهار یا انکار هر چیز، چیزی بیش از «رفتاری بصیرت» نخواهد بود (کوزنهری، ۱۳۸۰: ۵۲).

توسل فوکو به «نقد دائمی» شاید بیش از حد مخرب یا تو خالی باشد ولی در مواجهه با روشنگری و وظیفه روشنفکر و تاکید مصرانه او بر نیاز مداوم به تعدی، اعتنایی به این انتقادات نمی کند و بر روشهای تبارشناسانه و دیرینه شناسانه خود اصرار می ورزد.

فوکو در جهت یافتن ثبات اساسی به روش شناسی خاصی خود مجهز می شود. به واقع از سویی بر گسست و از سویی بر قواعد حاکم بر گفتمان هر دوره اصرار می ورزد. او مفهوم «مولف» را کنار می گذارد ولی هیچ گاه از تمایل خود به مولفان مطلوب خویش در بهترین آثارشان دست نمی کشد.

فوکو در تعبیر خود از صور تفسیرهای گفتمانی به روشنی صحبت نمی کند و ظاهراً در این که این اصول در ورای پدیده ها هستند (دیدگاه ساختگرایانه) و یا در ذهن افراد مجریان گفتمان عمل می کند (عمل پدیدار شناسانه) دچار نوسان و تردید است.

«مجموعه های قواعد گفتمانی، نه قواعد صوری استعلایی و نه قوانین تجربی هستند. اما میدان روشن نیست که فوکو خودش چه تعبیری می خواهد به دست بدهد» (درفوس، رابینو، ۱۳۷۹: ۱۲۸).

نکته اساسی این است که چگونه این قواعد گفتمانی به خود قاعده می دهند، اگر کردارهای گفتمانی خود نتیجه تعین شدگی انضباط پذیری و تابع بودن هستند، چگونه مستقل فرض می شوند و این باعث می گردد که دیرینه شناس به قواعدی که نظام بندی این کردارها را توصیف می کند، اثر و کارآیی عقلی نسبت دهد. « این سردرگمی ها در رابطه با مسئله معنا نیز پدیدار می شود. دیرینه شناس مدعی است که از درون افق معنا و فهم پذیری سخن نمی گوید. اما اگر دیرینه شناس از بیرون از هر گونه افق فهم پذیری و معنا سخن می گوید پس چگونه گفتمان او اصلاً ممکن است معنایی داشته باشد » (دریفوس، رابینو، ۱۳۷۹: ۷۶).

در واقع حذف و تعلیق معنا، فهم پذیری و جدیت را به خطر می افکند و دیرینه شناسی نمی تواند نظریه ای خلاق عرضه بدارد. قدرت اظهار نظر دیرینه شناسی از اینکه به موضوعات اجتماعی باید جدی قلمداد شوند و یا چه اقدامی و عمل اجتماعی می تواند انجام داد دچار خلل می گردد و او نمی تواند حتی اهمیت گفتمان خودش را حفظ نماید.

تناقضات و تعارضات دیرینه شناسی، می تواند اساسی ترین کانون، انتقاداتی باشد که متوجه فوکو گردیده و اکثر منتقدین فوکو بر این امر اصرار دارند که دیرینه شناسی برای شناخت پدیده های منطقی دچار تناقضات منطقی می گردد. به طور خلاصه، تناقض در فکر و عمل، ابهام در قواعد گفتمانی، توصیفی یا تجویزی بودن قواعد گفتمانی، و به روشن در چگونگی شکل گیری می تواند گفتمانی و... هر چند دیرینه شناسی و تبارشناسی را با مشکلات بزرگی روبرو می نمایند. ولی بداعت، تازگی و نو اندیشی و شناسایی تاریخ به گونه ای که تاکنون صورت نگرفته می تواند تمامی این انتقادات را تحمل پذیر نماید.

کاستی های دیرینه شناسی و تبارشناسی

با اینکه هنوز دیرینه شناسی و تبارشناسی به خوبی مورد تدقیق و تحلیل قرار نگرفته است، ولی می توان نارسایی های شناخته شده آنها به شرح زیر ارائه کرد:

۱- از نظر فوکو «گفتمان تابع قواعد است» (دریفوس، ۱۳۸۲: ۱۷۳) این اصل با این نظر که کار دیرینه شناس را تنها توصیف کردارهای گفتمانی در حال تغییرات متناقض می باشد یعنی «توصیف خالصی از واقعیت گفتمانی» (همان اثر، ۱۷۳).

۲- از این که فوکو از یک دید به عنوان مورخ بی نظر و عینی نگر^{۵۹} و از دیدی دیگر یک منتقد^{۶۰} و مبارز اجتماعی^{۶۱} مطرح می شود «بر ایجاد نگرش متناقض وی منجر می شود. دیرینه شناسی نمی

۱۲۲.....پژوهش نامه علوم اجتماعی، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۸

تواند گفتمان گذشته یا حال را با استناد به صدق و کذب (درستی یا نادرستی) نقد کند»
(کورنزهوی، ۱۳۸۰: ۲۵).

۳- از این که هیچ توسعه و پیشرفتی در کار نیست، نمی توان تحلیلی درباره گفتمانهای آینده ارائه داد. این نقدگرایی به پوچ انگاری خواهد انجامید.

۴- اینکه دیرینه شناسی «نمی تواند انتقال و تغییر عناصر مختلف گفتمان از یک دوره به دوره دیگر با استمرار گفتمان ها را فرا تر از دوره هایی که بدان تعلق دارند، ببیند. زیرا در این دید هر گفتمان در داخل حدودی شکل می شود و محدود به آن است و هنگامی که دوره آن چارچوب خاص شناختی به پایان می رسد، علوم مربوطه به آن دوره نیز صورت دیگری می یابند و علوم جدیدی جای آن می نشینند» (کچونیان، ۱۳۸۲: ۷۷).

۵- فوکو در تعبیر خود از صورتبندیهای گفتمانی، دوگانگی های ذهن و عین را رد می کند به نظر وی «مجموعه های قواعد گفتمانی، نه قواعد صوری استعلایی و نه قوانین تجربی هستند»
(دریفوس، ۱۳۷۹: ۱۶۸). با این انتقاد روشن نمی کند که خود وی چه تعبیر مثبتی را پیشنهاد می کند.

۶- از نظر ساختارگرایی که اصول و قواعد در ورای پدیده ها و در دیدگاه پدیدارشناسانه در ذهن افراد جای داشته و عمل می کند، مشکل در این است آیا این قواعد توصیفی اند و یا اثر گذارند. با عنایت به تاکید فوکو بر ارزش توصیفی قواعد، پس اثر گذاری این قواعد کجاست که فوکو آنرا به روشنی بیان نمی کند.

۷- فوکو نظام گفتمانی را مجموعه پیچیده ای از روابط می داند که به عنوان یک قاعده عمل می کنند و آنرا در سطح عمیق تری از شکل گیری صوری علم می داند و قدرت علی قواعد و صورتبندی های گفتمانی را به صورت ناموجهی به شرایط وجود این صورتبندی ها تبدیل کرده است.

۸- اگر چه دیرینه شناسی در صدد توصیف خالصی از واقعیت گفتمانی است ولی فوکو نتوانست «از عرضه ی تبیینی شبه ساختارگرایانه درباره ی پدیده هایی که کشف کرد، خودداری کند»
(دریفوس، ۱۳۷۹: ۱۳۷).

۹- فوکو از طریق دیرینه شناسی سعی دارد علوم انسانی را از گرفتاری دوگانگی های^{۶۲} گوناگون رهایی دهد. اما خود دچار وضعیت اجتناب ناپذیری می شود که «در عین حال هم درون و هم در

دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو به عنوان روشی.....۱۲۳

بیرون از گفتمانهای مورد مطالعه خود باشد و در نتیجه هم دعاوی حقیقت معنا دار آن گفتمانها را بپذیرد و هم آن را موقوف و معلق سازد» (دریفوس، ۱۳۷۹: ۱۷۹).

۱۰- در پدیدارشناسی ادعا می شود که می تواند افق روزمره‌ی کشف شده خود را به عنوان یک نظام معرفی نماید. به همین شکل در دیرینه‌شناسی فوکو نیز بر کشف محتوای اشکال محقق گفتمانی تاکید می شود، در هر دو بی ثباتی و تزلزل رخ می دهد. زیرا به ناچار اقدام به حذف و تعلیق مسئله حقیقت و معنا در همه‌ی گفتارها می نماید.

۱۱- دیرینه‌شناسی معتقد است با اجتناب از دعاوی حقیقت، خود را از نظریه‌های کلی معاف ساخته است و به ثبات دست یافته است حال آنکه، «علم انسانی فرامردن معهود، نه تنها از بی ثباتی‌های ذاتی اندیشه‌مردن فارغ نیست، بلکه نشان می دهد که خودش نوع فرعی جدیدی از نظریه‌ی اصلی کانتی است» (دریفوس، ۱۳۷۹: ۱۹۳). این تعارضات درونی را نیز در تقسیم بندی دوره‌های تاریخی فوکومی توان دید و گفتمان دیرینه‌شناسانه علی‌رغم پافشاری به گسست عمیق و عظیم میان عصر نمایش و عصر انسان‌نشانگر پیوستگی عمیق با زمان حاضر است.

۱۲- فوکو تلاش دارد در دیرینه‌شناسی دانش برای شناخت شناسی سوژه‌ی جانشینی را مطرح نماید اما اینکه این سوژه چیست؟ هیچگاه دقیقاً آنرا مشخص نمی نماید.

۱۳- با اینکه که فوکو در پی یافتن یک «نظریه عام ناپیوستگی» است، از توصیف محض وقایع گفتمانی به هو سرل نزدیک می شود. زیرا این توصیف وی را به جستجوی وحدت سوق می دهد و این سوی دیگر در توصیف روش شناسانه‌اش، «ناخود آگاه از دکارت، یکی دیگر از افراد منفور در نظر خویش، تقلید می کند» (کوزنزهوی، رورتی، ۱۳۸۰: ۱۱۳).

در نتیجه فوکو با عرضه دو روش دیرینه‌شناسی دانش و تبارشناسی حقیقت و قدرت و نگرش جدید به سایر موضوعات مربوطه به انسان، بنیاد آنچه را که تا به امروز علوم اجتماعی خوانده می شود در هم ریخته است. پیوندهای فکری فوکو با نیچه، هایدگر، مرلوپونتی و وینگستاین نشانگر است که که نوآوری و بداعت اندیشه‌های فوکو ریشه در اندیشمندانی دارد که در زمان خود، به نوآوری شهره بوده اند. در هر حال فوکو را یکی از بحث‌انگیزترین چهره‌های فلسفی پایان قرن بیستم دانست که اندیشه‌های جدید و بدیع او توانسته است توجه اغلب صاحب نظران را به خود جلب نماید.

نتیجه گیری

فوکو برخلاف مسیر رودخانه شنا می کند و با مدد جستن از قواعد دیرینه شناسی به گونه ای دیگر به تاریخ نگاه می کند و اصولاً دیرینه شناسی را به جای تاریخ نگاری به کار می برد. استمرار و پیوست نمی تواند مد نظر او باشد و تکیه فوکو بر گسست، ناپیوستگی و منحصر به فرد بودن منجر به عدم قبول تکامل تدریجی جریانهای تاریخی می گردد در عین حال وجه اشتراک این روش با جامعه شناسی تاریخی در این است که هر دو واقعیت های تاریخی را در کل ممتاز، منحصر به فرد و تکرار ناشدنی می دانند با این تفاوت که از دیدگاه فوکو هر واقعیت یک رخداد است و می توانست به گونه ای دیگر هم اتفاق بیفتد در حالیکه در نگاه یک جامعه شناس استلزام منطقی وقایع منجر به حادث شدن این واقعیت گردیده است. جنبه دوم نگرستن به وقایع در ظرف زمانی و مکانی خاص خویش است که هر دو روش اعتقاد دارند که هر پدیده باید در مجموعه زمانی و مکانی خود مطالعه گردد با این تمایز که در دیدگاه فوکو این ظرف زمانی از ماقبل و ما بعد خود گسستگی داشته نمی تواند موجب وقایع بعدی و یا نتیجه حوادث دوره های ماقبل خود باشد در حالیکه روشهای جامعه شناسی تاریخی بر روابط عملی مابین پدیده ها تکیه می کند جامعه شناسی تاریخی می کوشد با ایجاد «تیپ ایده آل» و گونه سازی و به وجود آوردن یک الگوی مشترک به تعمیم دست زده و بدینگونه با آموزش از تاریخ دست به پیشگویی بزند در حالیکه فوکو هیچگاه در صدد آموزش و یا انتقال تجربه های تاریخی به زمان حال نمی باشد. فوکو با تکیه بر واژه «تاریخ زمان حال» مسیر خود را از سایر تاریخ نگاران و جامعه شناسان تاریخی جدا می کند. مکتب هر مونتیک با ماکس وبر و دیگران با تاکید بر تفهم و درون فهمی و تفسیر اعمال به درون پدیده ها رسوخ می کنند و به ماورای جنبه ظاهری هر واقعیت اشاره می کنند در حالیکه فوکو با تمرکز بر برون بودگی و مخالفت با هر گونه تفسیر و تعبیر از این اصحاب فاصله می گیرد. هر چند ناقدین فوکو به رگه های پدیدار شناسانه و تفسیر مابانه در آثار فوکو علیرغم مخالفت ظاهری او اشاره می کنند. هر چند این دو روش در پاره ای موارد کاملاً از هم متفاوت می باشند ولی نمی توان از شباهتهایی را که به آنها چشم دوخته و یا شاید تلفیقی از این دو روش در صورت امکان بتواند دیدگاه جامع تری را برای نگرستن به تاریخ فراهم آورد.

پی نوشت ها

1- Archeology.
2- Geneology
3- Historically

32- geneology
33- Objects
34- tradition

- | | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| 4- Science | 35- influence |
| 5-revolutional- Historical approach | 36- development |
| 6- Relativism | 37- spirit |
| 7- A.N. Whitehead | 38- Schutz Alfred |
| 8-dissociation | 39- Prohibition |
| 9- Cessation | 40- Method of performances |
| 10- biological evolution | 41- Discursive Formations |
| 11- Specific Process | 42- Structurism |
| 12- Cultural context | 43- Historical causality |
| 13- Hermeneutics | 44- Thershold of positivity |
| 14- Max weber | 45- Threshold of Epistemologization. |
| 15- Hermeneutics | 46- Thershold of scientificity |
| 16- Max weber | 47- Thershold of Formalization |
| 17- non-extremism | 48- reversality |
| 18- Totalitarian | 49- discontinuity |
| 19- Discourse | 50- Specificity |
| 20- totalitarism | 51- exteriority |
| 21- Extremism | 52- Self- referencing |
| 22- Exchanges | 53- Structuralist |
| 23- Epistemo;ogical cessations | 54- order of things |
| 24- Practices | 55- Social engineer |
| 25- non discowrsive | 56- achronic |
| 26- Local criticism | 57- changes |
| 27- global | 58- Transformations |
| 28- Power | 59- objective |
| 29- Archeology | 60- critic |
| 30- rationalism | 61- Social Combatant. |
| 31- Continuity | 62- dualism |

منابع

۱. ریتزر، جورج (۱۳۸۱). *نظریه های شناسی در دوران معاصر*. تهران: انتشارات علمی.
۲. ساعی، علی (۱۳۸۶). *روش تحقیق در علوم اجتماعی با رهیافت عقلانیت انتقادی*. تهران: سمت.
۳. احمدی، بابک (۱۳۸۲). *ساختار و تاویل متن*. تهران: نشر مرکز.
۴. برنز، اریک (۱۳۷۳). *میشل فوکو*. تهران: نشر قلم.
۵. بین، مایکل (۱۳۸۲). *پارت فوکو و آلتوسر*. تهران: نشر مرکز.
۶. دریفوس، هوبرت، رابینو، یل (۱۳۷۹). *میشل فوکو، فرانسوی ساختار گرایی*. ترجمه دکتر حسین بشریه. تهران: نشر نی.
۷. ضیمران، محمد (۱۳۷۸). *میشل فوکو، دانش و قدرت*. تهران: هرمس.
۸. فروند، ژولین (۱۳۶۲). *آراء و نظریه ها در جامعه شناسی*. تهران: دانشگاهی ادبیات علوم انسانی.
۹. فوکو، میشل (۱۳۷۸). *نظم گفتار*. تهران: امیر کبیر.
۱۰. فی، برایان (۱۳۸۱). *فلسفه نوین علوم اجتماعی*. تهران: امیر کبیر.
۱۱. کچونیان، حسین (۱۳۸۲). *فوکو و دیرینه شناسی دانش*. تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. کوزنزهوی، دیوید (۱۳۸۰). *فوکو در بوته نقد*. تهران: انتشارات مرکز.
۱۳. مرتضوی، جمشید (۱۳۵۲). *روشهای جامعه شناسی*. تهران: موسسه تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی.
۱۴. ساروخانی، باقر (۱۳۷۱). *روشهای تحقیق در علوم اجتماعی*. جلد اول. تهران: موسسه تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی.
۱۵. ساروخانی، باقر (۱۳۷۷). *روشهای تحقیق در علوم اجتماعی*. جلد دوم. تهران: موسسه تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی.

۱۲۶.....پژوهش نامه علوم اجتماعی، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۸

۱۶. بودون، ریمون، بوریکو، فرانسوا (۱۳۸۵). **فرهنگ جامعه شناسی انتقادی**. ترجمه عبدالحسین نیک گهر. تهران: فرهنگ معاصر،

۱۷. دلوز، ژیل (۱۳۸۶). **فو کو**. ترجمه نیکو سرخوش وافشین جهاندید. تهران: نشر نی،

۱۸. تنهایی، ابوالحسن (۱۳۷۴). **درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی**. گناباد: نشر مرندیز،



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی